

### – بازتابها

اگر من یک نتیجه را برای خلاصه کردن و جمع بندی کردن اینکه منچستر یونایتد چگونه تیمی بود لازم می داشتم، همان نتیجه ای بود که در بازی شمارهٔ ویج آلبیون منچستر یونایتد، دیوانه کننده، عجب انگیز، مهیج، بیرحم.

اگر شما برای بازی منچستر یونایتد می رفتید، آنگاه انتظار گل در بازیها و نمایش دراماتیک را نیز داشتید. قلب شما در معرض یک آزمایش قرار داشت! من نمی توانستم از اینکه در عرض دقیقه برتری - برابر وست بروم را از دست دادیم شکایتی داشته باشم. من هنوز هم حرکاتی برای نشان دادن دلخوری خودم انجام می دادم ولی بازیکنان می دیدند که مشکلی نبود. من به آنها گفتم: "یه بدرقهٔ عالی خوف (شدید) رو به من هدیه دادین!"

دیوید مویز در آن زمان جانشین من اعلام شده بود: طوری که وقتی ما بعد بازی در رختکن بودیم گیگز با تمسخر و کنایه "دیوید مویز همین الان استعفا داده." ( : فعل تمسخر به کار Tease ولی اینکه حالت گیگز چه بوده مطمئن نیستم).

علی رغم سستیهای دفاع ما در آن روز، من از اینکه چنین گروه خوبی از بازیکنان و کادر فنی را در اختیار مویز قرار می دهم مغرور و آسوده بودم. کار من انجام شده به یس Regis Suite، در زمین وست بروم، و یک زندگی جدید انتظار من را می کشید.

آن روز یکی از همان روزهایی بود که به یک رؤیا تبدیل شدند. وست برم خیلی خوب اوضاع را مدیریت کرد و به صورت کامل از من مراقبت کردند. بعداً نیز برگهٔ اسامی تیم را با امضای تمامی بازیکنان دو تیم برای من فرستادند. اکثر خانوادهٔ من با من بودند: نوه و یک یا دو دوست نزدیکم. این برای من لذت بخش بود که آنها را آنجا داشتم، و همچنین لذت بخش بود برای مایی که این آخرین بخش از داستان را با هم تجربه می کردیم. تمامی خانوادهٔ من به صورت واحد و متحد رژه رفتند.



یک نوع ساعت مچی رولکس مدل سال

از زمانی که از پله های اتوبوس در بیرون ورزشگاه وست بروم پیاده می شدم، هدف من این بود که کناره گیری برای من سخت نبود چون می دانستم که زمان زمان صحیحی است. شب قبل از بازی بازیکنان به من خبر دادند که می خواهند با دادن یک هدیه این بازنشستگی را برای من تجلیل کنند. ویژه ترین جایزه شان یک ساعت مچی زیبای رولکس مدل بود، از زمان سالی که من متولد شده بودم، ساعتی که عقربه هایش روی زمان : بعد از ظهر، یعنی دقیقه ای که من در ، در گلاسگو به این جهان قدم گذاشتم تنظیم شده بود. آنها همچنین به من یک کتاب از عکسهای که دوران حضور من در یونایتد را خلاصه میکرد هدیه دادند، کتابی که نوه ها و خانواده من نیز درست در صفحه های میانی آن بودند. ایده اصلی هدیه ساعت نیز از ریو فردیناند، که یک هوادار ساعتهای مچی است بود.

پس از آنکه کتاب و ساعت مچی اهدا شد و گدراگرد اتاق به تشویق من پرداختند، من متوجه نگاه خاصی در صورت برخی بازیکنان شدم. این لحظه ای بود که برخی از آنها نمی دانستند چطور هضمش کنند چرا که همیشه من را به عنوان سرمربی با خود داشتند، برخی شان برای مدت ! حالتی را در صورتشان می دیدم که گویی می گوید: اکنون چه خواهد شد؟ برخی شان هیچ سرمربی دیگری را نمی شناختند جز من.



کیگز و فرگوسن

هنوز یک بازی باقی مانده بود و من می خواستم که به خوبی برگزار شود. - جلو بودیم ولی وست بروم اصلا خیال نداشت بگذارد من یک خداحافظی راحت و آسوده داشته باشم. جان سیویک John Sivebaek اولین گل یونایتد تحت سرمربی گری من را، در . آخرینشان نیز در می به نام خاویر هرناندز ثبت شد. وقتی نتیجه - بود، این امکان بود که بازی - و وقتی نتیجه - شد حتی ممکن بود ما - بازنده باشیم. دفاعی ما فاجعه بودیم. دقیقه به ثمر رساند، با کمک هت تریک روملو لوکاکو.



علی رغم آن بهمن دیر هنگام از گلها که روی دروازه ما فرود آمد، ولی اوضاع در رختکن ما شیرین و احساسی بود. پس از سوت پایان بای ما در زمین ماندیم تا برای هواداران سمت یونایتد دست تکان بدهیم. گیگری من را به جلو هل داد و همگی بازیکنان عقب ماندند. تنها من بودم در برابر انبوهی از صورتهای شادمان. هواداران ما کل آن روز را به سرود و شعار خوانی گذراندند.

من دوست داشتم که - برنده بشویم ولی از طرفی تساوی - یک خداحافظی در خور محسوب می شد. این اولین تساوی - در تاریخ لیگ برتر بود و اولین - تاریخ دوران ورزشی من: آخرین قطعه تاریخ در آخرین دقیقه من.

وقتی به منچستر برگشتم، سیل عظیمی از نامه ها در دفتر من رسیده بود. رئال مادرید یک هدیه زیبا : ماکتی از میدان سیپلس به جنس نقره La Plaza de Cibeles، خانه فواره های مادرید، جایی که آنها جشنهای قهرمانی لیگشان را آنجا برگزار می کنند، به انضمام یک نامه دوست داشتنی یینو پرز، رییس رئال. یک هدیه دیگر از آژاکس و یکی از هم از جانب ادوین فان در سار رسید. منشی من، لین، به زور راه خودش را از میان انبوه مرسلات پیدا می کرد!



میدان سیپلس مادرید

برای بازی خانگی برابر سوانسی سیتی در هفته قبلش، که آخرین بازی من در اولدترافورد بود، من ذهنم انتظار چیزی بیشتر از یک تونل افتخار (خالی) . تا آن بازی ما تازه کار سخت خبر رسانی به دوستان، خانواده و بازیکنان و کادر فنی را در مورد اینکه من تصمیم گرفته بودم خداحافظی کنم و فاز جدیدی از زندگیم را آغاز کنم به پایان رسانده بودیم.

بذر این تصمیم من باری بازنشستگی از زمستان بود که در فکر من پاشیده شده بود. کریسمس این ایده در ذهن من بیشتر قوت و رنگ واقعیت گرفت: " ( ) بازنشسته می شوم." کتی از من پرسید: "چرا این کار رو میکنی؟"

: "سال قبل من جام قهرمانی لیگ رو در آخرین بازی از دست دادم، من نمی تونم یک موقعیت دیگه مثل این رو تحمل کنم. من فقط امیدوارم که این فصل لیگ رو ببریم و به فینال لیگ قهرمانان یا اف ای کاپ برسیم. این یک پایان عالی می ."

کتی که تازه خواهرش، بریجت را در ماه اکتبر از دست داده بود و داشت با غم از دست دادن او و عزای فقدان او دست و پنجه نرم می کرد، خیلی زود پذیرفت که این تصمیم درست است. (توجیه) او این بود که اگر من می خواستم کارهای دیگری را در زندگی خودم شروع کنم، آنگاه هنوز برای انجام آنها به اندازه کافی جوان هستم. طبق مفاد قرارداد اگر من می خواستم در تابستان کناره گیری کنم، باید تا مارچ این تصمیم خود را به باشگاه اعلام می کردم.



تصادفا دیوید گیل نیز یک یکشنبه در ماه فبریه با من تماس گرفت و خواست بداند امکانش هست با یک بعد از ظهر یکشنبه؟ من گفتم "شرط می بندم می خواد از سمت ریاست اجرایی کناره گیری کنه" کتی جواب داد "یا اینه یا اینکه تو داری اخراج میشی!". دیوید این بود که او انتهای فصل از سمت رییس اجرایی کناره گیری خواهد کرد. " ! دیوید" و من به وی گفتم من هم به همین تصمیم رسیده ام.

در روزهای آتی آن، دیوید به من زنگ زد و خبر داد که منتظر یک تماس از جانب گلیرزها باشم. وقتی گلیرزها تماس گرفتند، من به یول گلیرزر تضمین دادم که تصمیم من هیچ ربطی به تصمیم دیوید مبنی بر کناره گیری از ریاست ندارد. من به او گفتم که این تصمیم در کریسمس در ذهن من نقش بسته . من دلایل ر . اهر کتی در اکتبر زندگی ما را تغییر داده بود. کتی احساس تنهایی میکرد. یول درک می کرد. ما قرار گذاشتیم که در نیویورک با هم ملاقات داشته باشیم، و در آن ملاقات وی لاش می کرد من را از بازنشستگی منصرف کند. من به او گفتم که این تلاشی را که انجام می دهد ارج می نهم و از وی به خاطر حمایتش تشکر کردم. او قدرشناسی خودش را نسبت به تمامی خدمات من اعلام کرد.

در حالی که دورنمایی از تغییر در تصمیم من مشاهده نمی شد، موضوع بحث به این تبدیل شد که چه کسی می تواند جانشین من بشود. اجماعا به یک توافق رسیدیم - که دیوید مویز فرد مور خواهد بود.



دیوید به گزینه مد نظر تبدیل شد تا در مورد در دسترس بودن یا نبودنش برای این سمت بحث شود. این برای گلیرها مهم بود که پس از اعلام شدن رسمی تصمیم من، برحه حدسیات برای جانشینی طولانی نشود. آنها می خواستند ظرف چند روز فرد جدید سر پستش باشد.

خیلی از اسکاتلندیها یک خصیصه با خود دارند: عزمی قوی. وقتی که آنها اسکاتلند را ترک می کنند، تنها یک دلیل می تواند داشته باشد. برای کسب موفقیت. اسکاتلندی ها برای فرار از گذشته شان کشور را ترک نمی کنند. آنها کوچ می کنند تا خودشان را نیرومندتر کنند. شما این ویژگی ( اسکاتلندیهای مهاجر) همه جای دنیا، به ویژه در کشورهای امریکا و کانادا مشاهده می کنید. ترک سرزمین مادری یک تصمیم خاص را در ذهنشان ایجاد می کند. این یک ماسک (برای پوشاندن ضعفهای گذشته) نیست؛ بلکه یک عزم راسخ است برای انجام کارها. این ویژگی اسکاتلندی که بقیه در موردش صحبت می کنند گاهی در مورد من نیز به کار می رود.



اسکاتلندیهای مقیم خارج فاقد حس شوخ طبعی نیستند. دیوید مویز در بذله گویی چیزی کم ندارد. ولی در شغلشان، اسکاتلندیها با افرادی که در خدمتشان هستند جدی هستند، که این یک ویژگی اهی به من می گفتند "هیچ وقت ندیدیم در طول یک بازی تو بخندی." من هم به آنها جواب می دادم: "من اینجا نیستم که بخندم، بلکه اینجا برای اینکه بازی رو برنده بشم."

دیوید مویز برخی از این ویژگیها را داراست. من پیشینه خانوادگی وی را می شناسم. پدرش یک مربی در درامچاپ Drumchapel بود، جایی که من وقتی پسر بچه بودم آنجا بازی می کردم. دیوید مویز پدر. حس خانوادگی خوبی نسبت به آنها می شد داشت. من نمی گویم که این یک دلیل برای استخدام یک نفر است، ولی شما می خواهید درون کسی که برای چنین پست بلند مرتبه ای برگزیده می شود، پایه های خوبی را (از نظر خانوادگی) مشاهده کنید. و وقتی که دیوید پدر یک پسر جوان بود درامچاپ را ترک کردم. لذا تقابل مستقیمی بین ما وجود نداشت، ولی من داستان زندگی آنها را می دانم.

گلیرها دیوید را دوست داشتند. در همان زمان هم با کار و کارنامه وی تحت تأثیر قرار گرفته بودند. اولین نکته ای که آنها متوجه آن خواهند شد، این است که دیوید انسانی رک گوست. این خصلتی خوب است که شما در مورد خودتان رک و راستگو باشید. و نیز برای اینکه یک نگرانی دیگر را همی له ش را ختم کنم، باید بگویم که اصلا امکان ندارد من در سر راه دیوید مویز ( ) بکنم. سال به عنوان سرمربی، چرا باید باز بخوام خودم را در مسایل فوتبالی دخیل کنم؟ زمان آن بود که من این بخش از زندگی خودم را ( ) بیوسم و کنار بگذارم. به همان نسبت نیز دیوید نیز مشکلی از بابت ادامه دادن سنتهای ما نخواهد داشت. او قوه تشخیصی خوب در یافتن استعدادها

دارد و هر گاه که در اورتون اجازه می یافت بازیکنی با کلاس بالا جذب کند، فوتبالی عالی و اعجاب انگیز را در این باشگاه به نمایش می گذاشت.

من با خودم گفتم که از این تصمیم بازنشستگی تأسف نخواهم خورد. این تصمیم تغییر نخواهد کرد. در سالهای سالگی از زندگیتان، این طبیعی و آسان است که سریعاً سراشیبی بیفتید، چه از نظر قوای بدنی چه ذهنی. ولی من در لحظه کناره گیری، با قبول کردن پروژه هایی در امریکا و سایر جاها سرم شلوغ بود. این خطر افتادن به فکر بطالت و ... برای من و چالشهای جدید بودم.

یکی از مشکلات بزرگ در روزهای حول و حوش اعلام خبر، این بود که من به کادر فنیمن در کارینگتون، خبر را بگویم. من مخصوصاً به یاد می آورم که تغییرات زندگی خودم و مرگ خواهر کتی را یادآوری میکردم و یک " " از روی همدردی در جواب می شنیدم. این همدردی واقعاً من را تحت تأثیر قرار می داد. واقعاً احساس می کردم این همدردی را.

روز پیش از اعلام رسمی شایعات قوت گرفت. در آن زمان من هنوز به برادرم مارتین هم ماجرا را نگفته بودم. مدیریت شرایط فرآیند دشواری بود به ویژه از نظر سهام ما در بورس بازار نیویورک، لذا احساس خطر در مورد این درج کردن جزئی خبر من را متقاعد کرد در مورد افرادی که می شد برای گفتن خبر به آنها اعتماد کرد تجدید نظر کنم.

در صبح روز چهارشنبه هشتم می، من تمامی کادر فنی را در اتاق آنالیز ویدئویی و تمامی کادر فنی اصلی را در کافه و تمامی بازیکنان را در رختکن جمع کردم. لحظه ای که من وارد رختکن شدم تا به بازیکنان بگویم ما این خبر را از طریق سایت باشگاه اعلام خواهیم کرد. استفاده از تلفن همراه برای همه ممنوع شده بود. من نمی خواستم هیچ کسی اخبار را پیش از اینکه من فرصت داشته باشم به م اعضای فضای تمرین خبر را بگویم مخابره کند. اگرچه با حضور شایعات آنها می دانستند که خبرهای مهمی در شرف وقوع است.

من به بازیکنان گفتم: "من دوست داشتم که برخی از شما رو ناامید نکنم، چون شاید فکر مشترکتون این بوده که من خواهم موند." به عنوان مثال ما به روبین فان پرسی و شینجی کاکاوا گفته بودیم که من به این زودیها بازنشسته نخواهم شد که در زمان گفتنمان هم واقعاً چنین تصمیمی نداشتیم و

: "اوضاع تغییر کرده. فوت خواهر خانم من یکی از تغییرات غم انگیز زندگی ما بود. همچنین من می خوام به عنوان یک برنده فوتبال رو ترک کنم. و قطعاً هم به عنوان یک برنده فوتبال رو ترک خواهم کرد."

بهت و حیرت را می شد در صورت برخی از بازیکنان دید. "امروز به تماشای اسب سواری برید و لذت ببرید. پنج شنبه می بینمتون." من به بازیکنان چهارشنبه بعد از ظهر را مرخصی دادم تا (برای تماشای مسابقات اسب سواری) . و همه این را می دانستند. این بخشی از . من نمی خواستم که مردم فکر کنند بازیکنان ما سنگدل هستند و درست در روز پرده برداری از تصمیم من به تماشای مسابقات اسب سواری رفته اند، و به همین دلیل بود که من یک هفته پیش از آن خبر داده بودم که آنها به آنجا خواهند رفت.



ترکیب تیم و بازدید از مسابقات اسب سواری چستر

سپس من از پله ها بالا رفتم به نزد کادر فوتبال و به آنها هم گفتم. همگی آنها تشویق کردند. یکی دو نفرشان ذکر کردند "خوشحالیم که از شرت خلاص شدیم!"

از بین دو گروه اصلی، بازیکنان بیشتر مات و مبهو . سریعا در چنین شرایطی سؤالاتی ذهن آنها را پر میکرد: "سرمربی جدید از من خوشش خواهد اومد؟ من فصل قبل هنوز اینجا خواهم " مربیها به این فکر میکردند که "این میتونه پایان کار من اینجا باشه." برای من داشت زمان این فرا می رسید که از این صحنه های اعلام خبر و تشریح مسایل دست بکشم و ابز هم تفکرات خودم را جمع و جور کنم.

من تصمیم گرفته بودم که زودتر از موعد و مستقیم به خانه بروم چون می دانستم این خبر زمین لرزه ای در رسانه ها به پا خواهد کرد. من نمی خواستم که کارینگتون را در میان ازدحام رسانه ها و نورش دوربینها ترک کنم.

در خانه خودم را در اتاق حبس کردم. جیسون، وکیل و لین (منشی) رسمی به من پیام دادند. لین به مدت دقیقه مرتباً پیام می ! ظاهراً روزنامه در جهان من جمله نیویورک تایمز خبر را روی صفحه اولشان پوشش دادند. ضمیمه هایی صفحه ای در روزنامه های انگلیسی مشاهده می شد.

وسعت و عمق پوشش خبر اعجاب انگیز بود. من کشمکشهای خود را با رسانه های نوشتاری در طول سالها داشتم ولی هیچ گاه کینه و عداوت را حفظ نکردم. من می دانم که روزنامه نگاران تحت فشار زیادی هستند. آنها باید تلاش کنند که بر تلویزیون، اینترنت، فیسبوک، توئیتر و خیلی چیزهای دیگر پیروز شوند، و شاید کل زمان کاری یک ویرایشگر بالای سرشان باشد. شغل دشواریست.

پوشش خبر نیز نشان می داد که رسانه ها نیز علی رغم تمامی تقابلهایمان، کینه ای از من به دل آنها ارزش دوران ورزشی من و اخباری را که به نشستهای خبری می آوردم درک کرده . همچنین آنها یک جایزه برای من فرستادند: یک کیک با یک سشوار روی آن و یک بطری مشروب دوست داشتنی. با گرمی از این هدیه استقبال کردم.

برای بازی برابر سوانسی، بلندگوی ورزشگاه آهنگهای "My Way" Sinatra "Unforgettbl" (فراموش نشدنی) Nat King Cole را پخش کرد. ما آن بازی را به شیوه ای که تیم

های من اکثر پیرویشان را کسب کردند پیروز شدیم: با یک گل، در دقیقه ، از جانب ریو فردیناند.

سخنرانی من آن روز در زمین نیز همه ش فی البداهه و بدون برنامه ریزی قبلی بود. من هیچ دست نوشته ای نداشتم. تنها چیزی که می دانستم این بود که هیچ تقدیر شخصی از کسی انجام نخواهم . درباره مدیران، هواداران یا بازیکنان نبود. این سخنرانی در مورد "باشگاه فوتبال منچستر یونایتد"



من از جمعیت خواستم که پشت سرمربی جدید، دیوید مویر باشند. در طول سخنرانی به آنها گفتم "من می خوام به یاد شما بیارم که ما برچه های بدی رو اینجا داشتیم. باشگاه پشت من ایستاد. تمامی کادر من پشت من ایستادند. بازیکنان پشت من ایستادند. پس وظیفه شما اکنون اینه که پشت سرمربی جدید تیممون بایستید. این مسئله ست که مهمه."

شاید اگر من از دیوید نام نمی بردم، مردم این سؤال برایشان پیش می آمد که "چطور شد؟ فکر کنم فرگوسن خودش مویر رو نمی خواسته!" ما لازم بود که حمایت بی قید و شرط خود را از وی نشان بدهیم. باشگاه باید به پیروزی ادامه دهد. این آرزویی هست که همگی ما را به هم پیوند می دهد. من یک مدیر باشگاه هستم. من هم به اندازه هر فرد دیگر می خواهم که موفقیت ادامه داشته باشد. اکنون من هم میتوانم از بازیها لذت ببرم، مثل بابی چارلتون که از زمان بازنشستگی از بازیها لذت . شما بابی و برق چشمانش را پس از پیروزی تیم درحالی که دارد دستانش را به هم می سابد ببینید. او عاشق این (باشگاه و پیروزی) . من همین را می خواهم. من می خواهم قادر باشم در بازیهای اروپایی حاضر شوم و به مردم بگویم: من از این تیم احساس غرور می کنم، این باشگاهی عالی است.

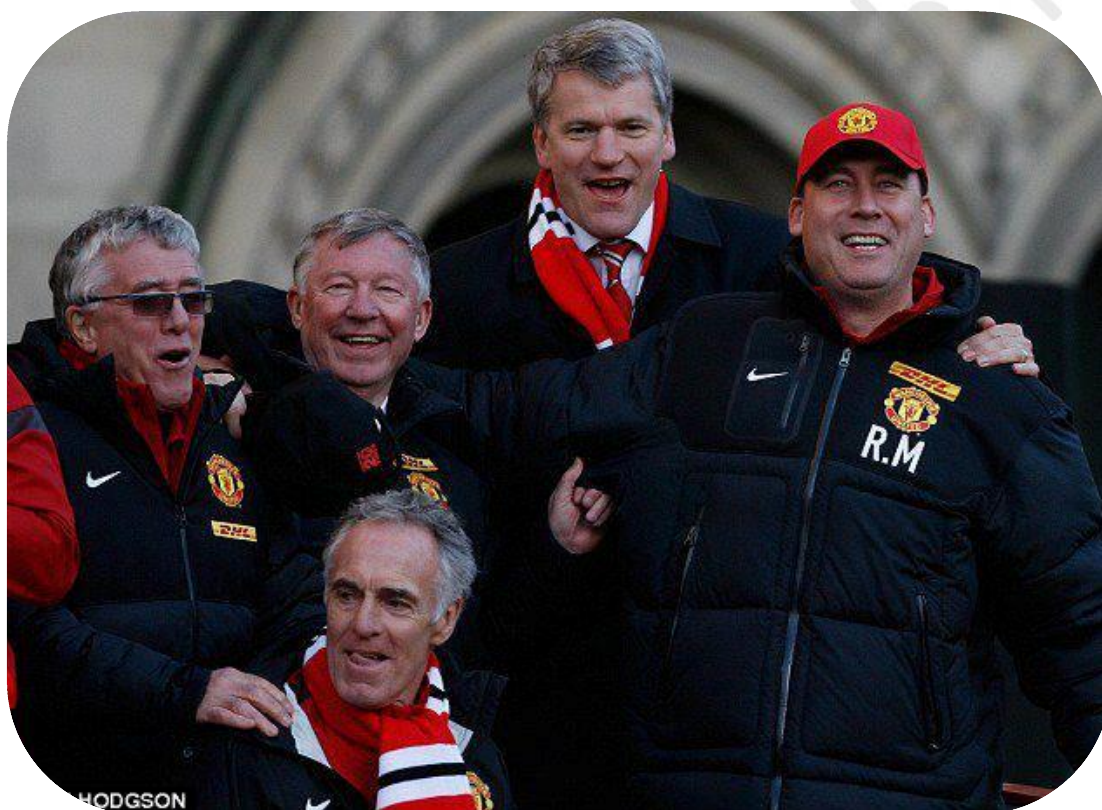
در آن مراسم من از پل اسکولز نام . می دانستم که او از این کار متنفر است ولی نمی توانستم جلوی خودم را بگیرم. پل هم داشت بازنشسته می شد. همچنین برای بهبودی درن فلچر از بیماری روده ش آرزوی سلامتی کردم.





چند روز بعد در یک فرودگاه، یک مرد به سمت من آمد که یک نامه در دست داشت و گفت "من این ر برای شما پست خواهم کرد." آن یک مقاله از یک روزنامه ایرلندی بود که مدعی شده بود من باشگاه را به شیوه ای ترک کردم که آن را سرمریگری کردم: یعنی طبق اصول خودم! فرگوسن همیشگی (روش فرگوسنی)، مؤلف اینجور نوشته بود. این شیوه ای بود که خ دوران حضورم در یونایتد را آن گونه می دیدم و احساس غرور می کردم که به این شیوه دوران من

در حالی که من از صحنه خارج می شدم، دیوید سه عضو کادر خودش را به تیم آورد - استیو راند، کریس وودز و جیمی لومزدن. او همچنین رایان گیگز و فیل نویل را به کادر تیمش اضافه کرد که این بدین معنی بود که رنه مئولستین، میک فیلان و اریک استیل شغلایشان را از دست دادند. دیوید بود. من به وی گفتم که اگر وی کادر من را حفظ کند من خوشحال خواهم شد، ولی من نباید در کار او دخالت میکردم یا مانع این می شدم که او دستیاران خودش را به تیم بیاورد.



جیمی لومزدن مدت مدیدی بود که با دیوید بوده است. من از روزهایی که در گلاسگو بودم وی را می دیدم. جیمی در فاصله یک مایلی از من متولد شده بود، بخش همجوار گوان. او مرد کوچک اندام خوب و یک مرد فوتبالی جالب است. فقط این ناراحتی وجود داشت که مردانی خوب شغلشان را از دست دادند، اتفاقی که در فوتبال متداول است. ولی شرایط خوب اداره شد. من به سه نفر از آنها گفتم که چقدر ناراحت هستم که آنها در باشگاه نمی مانند. میک، کسی که من گفتم که من لازم نیست عذر خواهی کنم، و از من بابت تمامی لحظات خوبی که کنار هم داشتیم تشکر کرد.

وقتی که به گذشته نگاه می کنم، نه فقط روی پیروزیها بلکه روی شکستها هم متمرکز می شوم. فینال اف ای کاپ را باختم، به اورتون، آرسنال و چلسی. من فینال لیگ کاپ را به شفیلد ونزدی، استون ویلا و لیورپول باختم. و فینال اروپا به بارسلونا. این هم بخشی از شیرازه منچستر یونایتد بازگشت از شکستها. من همیشه در نظر نگاه می داشتم که همه ش قرار بر این نیست که

پیروز شوی و در اتوبوسهای بدون سقف رژه بروی. وقتی ما فینال اف ای کاپ را در سال اورتون باختیم من گفتم: "همینه، من همینجا تغییراتی اعمال می کنم." و اعمال هم کردیم. بازیکنان جوان، که به کلاس مشهور شدند. ما نمی توانستیم بیش از این در معرفی آنها درنگ کنیم. آنها گروهی منحصر به فرد از بازیکنان بودند.



اختن بازیهای فو ال با منچستر یونایتد با شما (در فکر شما) می ماند. ولی غرق در اندیشه شدن با آن شکست برای مدتی و سپس ادامه همان مسیر قبلی هیچ گاه راه من نبوده است. وقتی که شما در یک فینال شکست می خورید، این عمیقاً روی شما تأثیر می گذارد، به ویژه وقتی که شما شوت در دروازه داشتید و حریفان فقط شوت، یا وقتی که در ضربات پنالتی شکست می خورید. اولین اندیشه های من همیشه این بود: "سریعاً به کارهایی که باید بکنی فکر کن." ذهن من مستقیماً به سمت انجام پیشرفت و بازگشت از شکست منعطف می شد. این یک کمک برای من در این راه بود که وقتی که غمباد گرفتن و غصه خوردن راحتتر است، من قادر بودم محاسباتی سریع (برای بهبود) انجام بدهم.

گاهی شکستها بهترین نتیجه هستند. انجام واکنش در برابر اوضاع وخیم یک کیفیت محسوب می . می توانید حتی در پایین ترین برجه های کاریتان قدرت خود را نشان دهید. یک ضرب المثل عالی : این فقط یک روز دیگر از تاریخ منچستر یونایتد است. به عبارت دیگر، جنگیدن و برگشتن نیز بخشی از فلسفه وجودی باشگاه ما است. ( ) کسب شکستها اشتیاق نداشته باشید، مطمئن باشید که شکستهای بیشتری متحمل خواهید شد. گاهی می شد که ما در آخرین ضربه بازی گل می خوردیم و پیروزی با تساوی عوض می شد و پس از آن یا بازی پیاپی پیروز می شدیم. این اتفاق تصادفی نبود.

برای هوادار، این مرسوم است که صبح دوشنبه سرشار از احساسات بازی آخر هفته به سر کار برود. یک مردی در ژانویه برای من نوشت و می گفت: "ممکنه پوندی رو که من برای بلیط بازی یکشنبه پرداخت کردم به من برگردونی؟ تو به من قول دادی لذت ببرم. من روز یکشنبه لذت نبردم. آیا ممکنه پوندم رو پس بدی؟" او یک هوادار بود. من هم با این ایده به وی پاسخ دادم "میتونی این پوند رو بذاری به حساب سود من طی"

شما این همه بازی برابر یونتوس و رئال مادرید برنده می شوید و برخی هستند که به خاطر یک بازی آرام در یک یکشنبه خواهان پس گرفتن پولشان می شوند. آیا هیچ باشگاه دیگری در دنیا هست که مانند منچستر یونایتد به شما لحظه های سخته آور هدیه کند؟ در هر سری از پیش بازی ها شاید من

به هواداران هشدار داده باشم که: " دقیقه مانده به پایان عقب باشیم، بهتره برید خونه تون! وگرنه ممکنه دچار مشکل بشید. ممکنه کارتون به درمانگاه رویال منچستر ختم بشه! امیدوارم هیچ کس با من مخالف نباشد وقتی می گویم: هیچ کس کم کاری نکرد. هیچ گاه ( کسل کننده نبو .

